جنگ اوکراین چه تبعات بین‌المللی‌ای دارد؟

جنگ اوکراین باعث تجدید محاسبه پکن برای حمله به تایوان می‌شود

جنگ اوکراین؛ شمشیری دولبه برای غرب

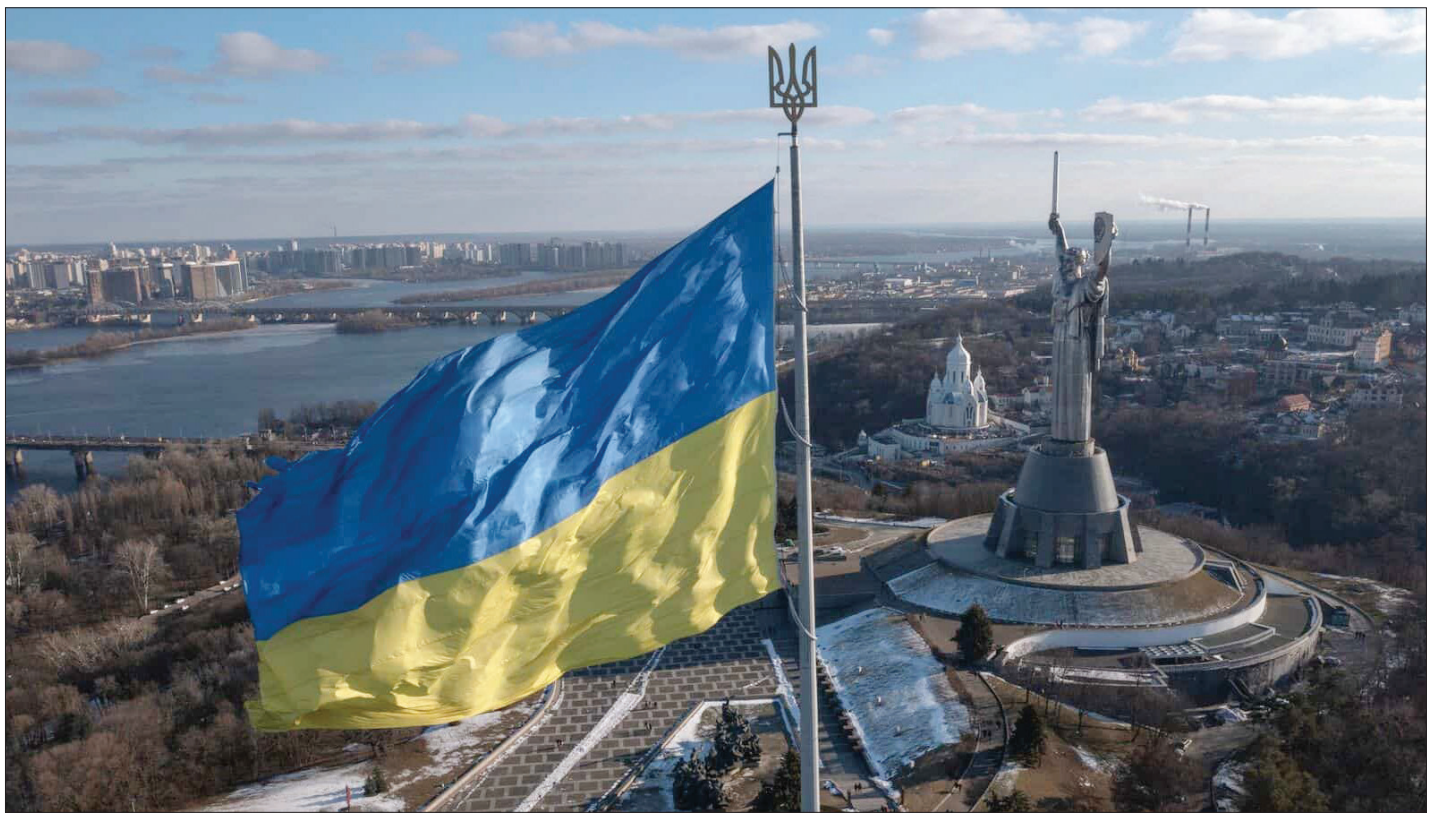

سیدمهدی طالبی
خبرنگار گروه بین‌الملل

افکار عمومی بین‌المللی هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد روسیه بالاخره به اوکراین حمله کند؛ این عدم باور به دلیل جدایی نسل‌ها از عصر جنگ‌های تهاجمی گسترده برای گسترش مناطق تحت تسلط‌شان است که پایان بخش آن تقریبا جنگ جهانی دوم بود.

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم هرچند جنگ‌هایی به وقوع پیوسته اما شباهتی به جنگ‌های پیشین نداشته است. حمله مشترک آلمان و شوروی در سال ۱۹۳۹ که منجر به اشغال کامل لهستان و تقسیم آن میان برلین و مسکو شد نمونه‌ای از اقدامات توسعه‌طلبانه کلاسیک است که بیشتر در مناطق پیرامونی قدرت‌های بزرگ صورت می‌گرفت؛ درحالی که عملیات آمریکا در افغانستان و عراق هرچند اشغالگرانه بودند اما به دلیل عدم مجاورت مرزی یک تهاجم به قصد الحاق مستقیم به خاک این کشور به حساب نمی‌آمدند. حمله روسیه به اوکراین فارغ از دلایل آن، در میان افکار عمومی به‌عنوان یک جنگ الحاق‌گرایانه شناخته می‌شود که در آن یک قدرت بزرگ با حمله به کشور همسایه‌اش در پی اشغال خاک آن است.

همزمان با گسترده شدن شعله‌های جنگ در اوکراین و شدت گرفتن کمیت و کیفیت تسلیحات به‌کاررفته در آن از سوی دو طرف، در گوشه دیگری از دنیا نیز زمزمه‌های جنگ درحال بالا گرفتن است.

برخی خبرها و گمانه‌زنی‌ها که معتبر تلقی می‌شوند حکایت از قریب‌الوقوع بودن حمله چین به جزیره تایوان دارند؛ جایی که خود را مستقل از چین می‌داند اما پکن براساس شواهد تاریخی که مورد پذیرش بین‌المللی نیز قرار دارد، آن را متعلق به خود می‌داند. چینی‌ها می‌گویند تایوان یا به صورت مسالمت‌آمیز یا درنهایت با توسل به زور، راهی جز بازگشت به وطن ندارد.

از نگاه چین مساله تایوان یک موضوع داخلی است که به دنبال جنگ‌های داخلی در دهه ۴۰ در این کشور درگرفته است. به دنبال این جنگ‌ها اعضای حزب کومینگتانگ پس از آنکه در نبرد با حزب کمونیست شکست خوردند به جزیره تایوان رفته و خود را نماینده اصلی چین معرفی کردند. بر همین اساس نیز تایوان با نام رسمی «جمهوری چین» به‌عنوان عضو موسس سازمان ملل و عضو دائم شورای امنیت تا سال ۱۹۷۱ در این سازمان حضور داشت تا اینکه پس از توافق دولت پکن با قدرت‌های جهانی، این کرسی از تایپه گرفته شده و در اختیار «جمهوری خلق چین» مستقر در پکن، قرار گرفت.

در این برهه آمریکا پس از چند دهه با چین روابط سیاسی برقرار ساخته و به دنبال استفاده از این کشور برای مهار شوروی بود، از این رو پذیرفت که مساله تایوان یک موضوع داخلی است.

با این وجود از آن زمان تاکنون تایوان به چین بازنگشته اما از یاد دولتمردان پکن نیز پاک نشده است. آنها تاکید دارند که روزی تایوان را به وطن اصلی ملحق خواهند کرد. این اصرار پکن در پس‌زمینه نبردهای اوکراین، باعث برآشفتگی شدید مقامات تایپه شده است.

روز گذشته (۲ مارس/۱۱ اسفند) «تسای اینگ‌ون» رئیس‌جمهور تایوان در دیدار با هیاتی آمریکایی که بیشتر به‌جهت دلداری به این جزیره سفر کرده بودند به غرب هشدار داد کشورهای دموکراتیک نباید «چشم‌شان را بر تهاجم نظامی روسیه در اوکراین ببندند.» وی تاکید کرد: «تاریخ به ما می‌آموزد که اگر چشم‌مان را بر تهاجمات نظامی ببندیم، تهدیداتی را که برسر راه‌مان قرار دارد تشدید کرده‌ایم.»

هیات آمریکایی حاضر در این دیدار شامل «مایک مولن» رئیس سابق ستاد، «مگان اوسالیوان» معاون مشاور امنیت ملی سابق و «میشل فلورنوی» معاون سابق وزیر امور خارجه آمریکا بودند که جو بایدن رئیس‌جمهور آمریکا آنها را به‌صورت از پیش اعلام‌نشده برای نشان دادن حمایت خود از دولت تایوان به تایپه اعزام کرده است.

نکته جالب‌توجه در رابطه با این افراد آن است که آنان از میان مقامات سابق انتخاب شده‌اند و ماموریت‌شان غیررسمی است تا به‌عنوان سفر مقامات رسمی آمریکایی به تایوان، جایی که واشنگتن خود آن را به‌عنوان بخشی از چین پذیرفته، شناخته نشود.

مشکل در تایوان اما به‌اندازه‌ای پیچیده است که با اعزام یک هیات از دولتمردان سابق هرچند رئیس ستاد مشترک ارتش باشند نیز قابل حل نیست.

پکن فشارهای همه‌جانبه خود علیه تایوان را از زمان روی کار آمدن تسای اینگ‌ون به‌عنوان رئیس‌جمهور در سال ۲۰۱۶ تاکنون تشدید کرده و از دوسال پیش نیز درحال افزایش فشار نظامی به تایپه است.

در سال ۲۰۲۱ تعداد ورود جنگنده‌های چینی به حریم هوایی تایوان ۹۶۹ مورد بود که نسبت به سال ۲۰۲۰ دوبرابر شده بود. در ماه‌های اخیر نیز چنین اقداماتی تشدید شده است. پنجشنبه هفته گذشته (۲۴ فوریه/۵ اسفند) تایوان اعلام کرد ۹ هواگرد چینی وارد حریم هوایی این جزیره شده است. این هواگردها شامل ۸ فروند جنگنده جی-۱۶ و یک فروند هواپیمای وای-۸ بوده است. در ۲۳ ژانویه (۳ بهمن) نیز ۳۹ جنگنده چینی وارد حریم هوایی تایوان شده بودند. این اقدامات نشان می‌دهد پکن قصد دارد به تایوان این پیام را ارسال کند که دیگر قادر به تحمل ادامه جدایی تایوان نیست و عدم ورود تایپه برای حل مسالمت‌آمیز این مساله منجر به استفاده از زور خواهد شد.

جنگ در اوکراین و احتمال وقوع جنگ در تایوان تغییراتی را در صحنه جهانی به وجود آورده که در ماه‌ها و سال‌های بعد به شکل عیان‌تری قابل مشاهده خواهند بود. با این حال تا امروز جنگ در تایوان شروع نشده زیرا به‌نظر می‌رسد پکن درحالی که نظاره‌گر دشواری‌های پیش‌روی مسکو برای پیشروی در خاک اوکراین است، چندان مایل نباشد جنگی مشابه را آغاز کند.

وضعیت روسیه در جنگ اوکراین چگونه است؟

اهداف روسیه در اوکراین به‌طور «دقیق» مشخص نیست اما می‌توان گفت طرح حمله به اوکراین قاعدتا بر مبنای پیامدسنجی‌هایی تهیه شده است که در آن قطعا پیامدهای اشغال کامل و خشونت‌بار این کشور برای روسیه غیرقابل‌تحمل ارزیابی شده است؛ موضوعی که نشان می‌دهد به‌دلیل واقعیت‌های مشهور قطعا مسکو به‌دنبال اهداف حداکثری در اوکراین نیست.

این موضوع را می‌توان از گفته‌های سران روسیه درباره حمله به اوکراین نیز تشخیص داد. این سخنان به‌طورکلی بر دو مبنا قرار دارند؛ نخست در حوزه «مناطق اوکراین» که شامل جداسازی مناطق با اکثریت روس‌نشین در اوکراین مانند کریمه و دونباس است. دوم در حوزه «کلیت اوکراین» است که مستلزم پاکسازی این کشور از نئونازی‌ها، خروج ناتو و احتمالا روی کار آمدن دولتی نه روس‌گرا، بلکه غیر غرب‌گرا در این کشور به ریاست افرادی شبیه به «لئونید کوچما» و «ویکتور یانکوویچ» روسای‌جمهور اسبق اوکراین است.

ارزیابی‌ها نشان می‌دهد روسیه در حوزه نخست به موفقیت‌هایی دست‌یافته اما در حوزه دوم شواهد فعلی نه‌تنها نشانگر بهبود وضعیت نیستند، بلکه اخبار معتبر حاکی از وخامت اوضاع هستند.

با وجود موفقیت نسبی در اجرای هدف نخست که به الحاق کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴ و استقلال دو جمهوری لوهانسک و دونتسک در ۲۰۲۲ منجر شده اما همچنان در دیگر مناطق روس‌نشین مانند خارکیف و جنوب اوکراین، پیش‌روی در خاک این کشور و جداسازی مناطق جدید با تردید روبه‌روست.

درباره مورد دوم با وجود فشار نظامی روسیه به‌دلیل مقاومت دولت اوکراین و حمایت‌های گسترده غربی و بین‌المللی از آن، تقریبا دستیابی به هدف پاکسازی اوکراین، غیرنظامی ساختن آن و پاکسازی‌اش از نئونازی‌ها عملا غیرممکن است، زیرا حمله نظامی روسیه باعث تقویت و تشدید همه موارد منفی‌ای شده که مسکو قصد داشت آنها را زایل کند. گروه‌های ملی‌گرای افراطی مانند نئونازی‌ها از فرصت جنگ استفاده کرده و صفوف خود را پرجمعیت‌تر ساخته‌اند و از طریق سربازگیری بر شدت حضور خود در صحنه سیاسی اوکراین افزوده‌اند. در سوی دیگر ناتو به بهانه حمله روسیه تسلیحات سبک زیادی را راهی اوکراین ساخته و همچنین دولت اوکراین به‌دنبال تشکیل تیپ‌های نظامی بین‌المللی از داوطلبان خارجی، برای جنگ با روسیه است.

دولت اوکراین با وجود ناامیدی از غرب، به‌دلیل مورد حمله واقع شدن از حمایت‌های گسترده بین‌المللی در سطح دولت‌ها و ملت‌های جهان به‌ویژه در اروپا برخوردار شده است. کشورهای اروپایی اوکراین را خط مقدمی می‌دانند که در صورت شکسته شدن باعث همسایه شدن آنها با مناطق جنگی و افزایش خطر تهاجم مسکو می‌شود. این مسائل نشان می‌دهد روسیه در حوزه «کلیت اوکراین» در رسیدن به اهدافش حداقل تا امروز با ناکامی مواجه شده و به‌نظر نمی‌رسد به‌آسانی قادر به عوض کردن صحنه باشد.

در کل روسیه در حوزه «مناطق اوکراین» که شامل استان‌ها و شهرهای روس‌نشین هستند به‌صورت نسبی موفق بوده و در حوزه «کلیت اوکراین» نیز به‌شکل نسبی دچار ناکامی شده است.

درس‌های جنگ اوکراین برای چین چیست؟

تحلیل و بررسی صورت‌گرفته در بخش پیشین برای چین شامل درس‌های بزرگی است. امروز درحالی که روسیه درحال پیشروی در اوکراین است، بسیاری در این اندیشه‌اند که آیا این وضعیت باعث حمله ناگهانی مشابهی ازسوی چین به تایوان می‌شود یا خیر. با وجود تفاوت‌های تایوان با اوکراین اما این تفاوت‌ها برخلاف ظاهرشان چندان برای پکن حاوی امید نیستند.

تفاوت‌های امیدبخش بیشتر بر این اساس هستند که برخلاف اوکراین که یک کشور مستقل است، تایوان تقریبا جزئی از خاک چین به‌شمار می‌رود و در حداقلی‌ترین وضعیت به‌عنوان یک کشور مستقل به‌شمار نمی‌رود.

بسیاری سیاست «چین واحد» را پذیرفته‌اند که نشانگر ماهیت «یک کشور و دو دولت» است. علی‌رغم پذیرش بین‌المللی این موضوع که مساله‌ای مفید برای چین است اما مشکل پکن آنجاست که نمی‌توان چندان به آن اتکا کرد زیرا حمله چین به این جزیره باعث افزایش حمایت‌ها از استقلال تایوان می‌شود.

مردم تایوان از نژادهان هستند که اصلی‌ترین قوم ساکن در چین است. ۸۴ درصد از تایوانی‌ها فرزند کسانی هستند که از سال ۱۶۸۳ تا ۱۸۹۵ از چین به این جزیره مهاجرت کرده‌اند. با وجود این، بحث ملیت در این شبه‌جزیره به‌دلیل ریشه‌های مشترک نژادی با چین یک مساله مناقشه‌برانگیز است؛ هرچند دولت تایوان بنا به دلایل سیاسی به‌شدت بر جداسازی و تعریف ملیت تایوانی در مقابل ملیت چینی تاکید دارد. این اتفاق باعث‌شده تایوان با تبدیل‌شدن به یک ملیت متمایز همانند اوکراین چندان تحت‌تاثیر قدرت مقابل خود نباشد. در حوزه فکری نیز دیدگاه‌های مردم تایوان در تضاد با افکار حزب کمونیست چین قرار دارد؛ درحالی که در اوکراین با وجود ریشه‌های قدرتمند غربگرایی اما نگاه به روسیه به‌عنوان سرزمین مادری خطی قدرتمند در جامعه این کشور است.

در مقام مقایسه به‌رغم شواهد امیدوارکننده در ابتدای قضیه حمله چین به تایوان، بررسی‌ها نشان می‌دهد دشواری‌های چنین حمله‌ای برای چین بیشتر از تهاجم روسیه به اوکراین است.

چین تقریبا هیچ‌گونه حمایت مردمی در داخل تایوان ندارد و حمایت‌های اندک نیز برایش راهگشا نیست. روسیه زمانی که وارد اوکراین شد دارای سرپل‌هایی قوی در داخل این کشور بود. شبه‌جزیره کریمه که در سال ۲۰۱۴ به خاک روسیه ملحق شد دارای یک دولت خودمختار محلی طرفدار روسیه بود و مسکو نیز در این شبه‌جزیره پایگاه دریایی بزرگی دراختیار داشت که برای تصرف جزیره موثر بود. در لوهانسک و دونتسک نیز شبه‌نظامیان روس‌گرا که احتمالا بخشی از آنها در داخل ارتش اوکراین صاحب‌منصب بوده‌اند، به‌سرعت این مناطق را از دستان دولت مرکزی خارج ساختند؛ چنین امتیازاتی را چین در تایوان به‌هیچ‌عنوان دراختیار ندارد. با این حال این مسائل نیز تمام واقعیت را نشان نمی‌دهند زیرا تایوان به‌دلیل جزیره‌ای‌بودن همانند اوکراین نمی‌تواند در جنگ کمک‌های خارجی دریافت کند و دولت چین نیز نشان داده قادر به تسلط بر هر منطقه‌ای است، درست برخلاف شوروی که به‌دلیل ناسیونالیسم شدید قومی در سال ۱۹۹۱ فروپاشید.

چین دربرابر بروز مقاومت ناسیونالیستی در داخل مرزهایش دچار مشکل چندانی نمی‌شود که آن نیز ریشه در سوابق پکن دارد. دولت پکن هم‌اکنون بر مناطقی مانند سین‌کیانگ و تبت در غرب چین مسلط است که از لحاظ قومی و نژادی با چینی‌ها متفاوتند و از محل اصلی تجمع جمعیت چین در غرب نیز تا اندازه‌ای فاصله دارند.

چین گرچه خواهان تسلط بر مناطق پیرامونی خود است اما چندان به مناطق دوردست نمی‌اندیشد، چیزی که برخلاف نگاه دیگر قدرت‌ها ازجمله روسیه است. روس‌ها به‌مدت چندین قرن همانند دیگر قدرت‌های اروپایی به‌دنبال تسلط بر مناطق دوردست یا به‌شدت دوردست بوده‌اند. چین اما این‌گونه بوده و به‌نظر نمی‌رسد که باشد.

اگر روسیه در اوکراین با ناکامی و دشواری‌های پیچیده‌ای روبه‌رو شود این مساله برای چین به احتمال زیاد به‌معنی عدم امکان بازپس‌گیری تایوان خواهد بود، حتی اگر پکن دستیابی به این جزیره را از نظر نظامی ممکن تلقی کند؛ زیرا تبعات بین‌المللی حمله نظامی برای چین می‌تواند بزرگ‌تر از روسیه باشد.

هرچند در ظاهر تایوان به‌اندازه اوکراین برای غرب دارای اهمیت نیست زیرا این منطقه فاصله بسیار زیادی از آمریکا و اروپا دارد و موفقیت چین در تسلط بر این جزیره خطر حمله‌ای مشابه را برای آنها به‌دنبال ندارد، اما با وجود این، صف‌آرایی بین‌المللی علیه چین می‌تواند بسیار بزرگ‌تر از صف‌آرایی کنونی علیه روسیه باشد.

پکن در محیط پیرامونی خود با قدرت‌هایی مانند هند، ژاپن و همچنین کره‌جنوبی و استرالیا روبه‌رو است. همچنین پیوستگی آمریکا با شرق آسیا از لحاظ جغرافیایی بیشتر از اروپاست، گرچه در پیوندهای تمدنی واشنگتن پیوستگی بیشتری با قاره سبز به‌نسبت شرق آسیا دارد.

آمریکا خود را پیش از جنگ جهانی اول قدرتی در حوزه آسیاپاسیفیک به‌شمار می‌آورد. در سال ۱۸۹۸ آمریکا در جنگ با اسپانیا ضمن دراختیار گرفتن کوبا و پورتوریکو در آمریکای لاتین، جزیره گوام و البته مهم‌تر از آن جزیره یا کشور فیلیپین را نیز از کنترل مادرید خارج ساخت. کنترل بر گوام و فیلیپین وزن آسیاپاسیفیکی آمریکا را افزایش داد. واشنگتن بر همین مبنا در جنگ ۱۹۰۵ میان روسیه و ژاپن میانجی‌گری کرد تا روسیه از ادامه پیشروی و حضور در خاور دور که می‌توانست برای آمریکا خطرساز باشد، دور شود. آمریکا در این راستا خود در جنگ جهانی دوم به جنگ مستقیم با ژاپن نیز مبادرت ورزید و این کشور را اشغال کرد. حتی برخی می‌گویند استفاده آمریکا از سلاح هسته‌ای علیه دو شهر هیروشیما و ناکازاکی به این دلیل صورت گرفت تا ژاپن زودتر تسلیم شود، زیرا شوروی نیز به این کشور حمله کرده و درحال پیشروی در شبه‌جزیره کره بود، استفاده از سلاح هسته‌ای ضمن آنکه توانست تسلیم ژاپن را سریع‌تر سازد از وجود یک سلاح مهم در زرادخانه آمریکا نیز رونمایی کرد که روس‌ها در آن برهه فاقد این سلاح بودند. این دو موضوع عواملی بازدارنده دربرابر شوروی بودند تا خیال پیشروی بیشتر در شرق آسیا را از ذهن خود دور سازد.

آمریکا پس از آن نیز به حمایت از حزب کومینتانگ علیه کمونیست‌های چینی ادامه داد و در سال ۱۹۵۰ وارد جنگ کره شد تا شوروی و همچنین کمونیست‌های چینی را که به‌تازگی با شکست حزب کومینتانگ بر تمام چین به‌استثنای تایوان مسلط شده بودند، سر جای خود بنشاند.

واشنگتن از دهه ۵۰ در منطقه هند و چین نیز دخالت کرد و در لائوس، کامبوج و بزرگ‌تر از همه ویتنام به‌شدت وارد جنگ شد. شاید امروزه جنگ‌های چنددهه‌ای آمریکا در غرب آسیا برجسته‌تر از هر جنگ دیگری باشد اما نگاه کلی نشان می‌دهد شرق آسیا اهمیتی بی‌بدیل برای این کشور دارد. واشنگتن زمانی در غرب آسیا درگیر شد که شرق آسیا تا اندازه‌ای در آرامش به‌سر می‌برد و مرزهای آن تثبیت شده بود.

چین درصورت حمله به تایوان به شکل مستقیم‌تری با آمریکا به‌نسبت رویارویی فعلی مسکو با واشنگتن در اوکراین مواجه می‌شود. درکنار آن همزمان با تخریب روابط چین و اروپا، در شرق آسیا نیز با کشورهای متعددی به مشکل خواهد خورد. از این‌رو حمله چین به تایوان تبعات بین‌المللی بزرگ‌تری نسبت به جنگ در اوکراین دارد.

شکست سلطه‌طلبی قدرت‌های بزرگ

بررسی شکست‌های متعدد قدرت‌های بزرگ در جنگ‌های چند دهه اخیر نشان می‌دهد بی‌ثمر بودن این اقدام درحال تبدیل به یک اصل اساسی است که ناکامی روسیه در اوکراین می‌تواند آن را تثبیت سازد.

حضور آمریکا در جنگ کره، ویتنام، افغانستان، عراق، سوریه و همچنین یمن به سلطه کامل منجر نشده است. حمله شوروی به افغانستان، فروپاشی شوروی، عدم امکان تسلط بر سراسر گرجستان فارغ از جذب اوستیا و آبخازیا که از لحاظ قومی با گرجی‌ها متفاوت بودند و همچنین جنگ در اوکراین که در مناطق غیرروس‌تبار با مشکل مواجه شد، حاکی از عدم توفیق روس‌ها در سلطه بر اقوام اطراف‌شان است. جنگ چین با ویتنام و همچنین شک و تردید درباره حمله به تایوان نیز حکایت از تردیدهای جدی پکن برای پیگیری سیاست‌های سلطه‌جویانه خشن دارد.

تجارب چند دهه‌ای قدرت‌های بزرگ نشان می‌دهد عصر سلطه نظامی آنها بر کشورهای دیگر پایان پذیرفته است. این مساله ضمن تشدید امید و مواجهه‌جویی ملت‌ها در برابر هرگونه تهاجم از سوی قدرت‌های بزرگ، این قدرت‌ها را نیز به نتیجه‌ای نهایی مبنی بر کنار گذاشتن حمله نظامی مستقیم به ملت‌های دیگر می‌رساند. چنین موضوعی اما تبعات خاص خود را داشته و بدون تغییر ماهیت سلطه‌طلبی قدرت‌های بزرگ، تنها شیوه این اعمال این سلطه را به‌طور کامل از نظر نظامی تغییر می‌دهد اما همزمان بر شدت شیوه‌های دیگر می‌افزاید. در اینجا شیوه‌هایی مانند فریب کشورها در قالب ائتلاف‌های نظامی موازنه‌ساز و همچنین نفوذ فرهنگی و نرم تشدید خواهند شد.

قدرت‌های بزرگ به سمت پیشنهاد ائتلاف با کشورهایی خواهند رفت که درمقابل خود با قدرت‌های بزرگ جهانی یا منطقه‌ای روبه‌رو هستند؛ این مساله امری معمول است اما نکته آنجاست که چنین موضوعی تشدید خواهد شد. در حوزه نرم نیز مساله بر همین منوال است و قدرت‌های بزرگ از راه‌های مختلف ازجمله سرمایه‌گذاری بر اقشار موثر جامعه هدف و جذب دانشجویان و همچنین پیگیری دیپلماسی عمومی در پی سلطه بر کشورها خواهند بود.

تشدید این موضوعات البته به این معنا نیست که منابع کشورها باید تماما به سمت حوزه‌های غیرنظامی برود بلکه باید در نظر داشت همچنان که از میزان سلطه‌جویی نظامی قدرت‌های بزرگ کاسته و بر میزان نفوذ در قالب ائتلاف‌سازی و قدرت نرم افزوده می‌شود، کشورهای متوسط نیز باید سهم بیشتری برای مقابله با این اقدامات اختصاص دهند.

یک راه مناسب برای کشورهای متوسط کاهش تنش با قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای است زیرا با کاهش تمایل تهاجمی آنها زمینه برای این کار نیز فراهم‌تر خواهد شد. از سوی دیگر دولت‌ها که به دنبال تقویت حمایت ملت‌ها از آنان، قدرت‌های بزرگ را از خیال تهاجم بازداشته‌اند، باید همچنان بر برنامه‌های مرتبط با جذب و مستحکم‌سازی مردم و فرهنگ کشورشان متمرکزتر شوند.

اثرات راهبردی حمله روسیه به اوکراین

حملات روسیه به اوکراین به هر نتیجه‌ای ختم شود دارای اثراتی راهبردی در جهان است. هرچند جنگ اوکراین تا حدی باعث افزایش انسجام کشورهای غربی می‌شود اما شدت حملات روسیه نیز درمیان کشورهای شرقی یک انعکاس سنگین دارد و موجب می‌شود ریسک همکاری با غرب برای کشورهای شرقی به‌شدت افزایش یافته و آنها را برای همکاری با قدرت‌های شرقی ترغیب کند. کشورهای شرقی اغلب وارد همکاری با قدرت‌های شرقی شده‌اند اما چند کشوری که فعلا در میانه ایستاده‌اند، می‌دانند قدرت‌های شرقی مانند چین، روسیه و ایران در حوزه همکاری کشورهای شرقی با غرب برای مهار آنان، با کسی وارد دایره شوخی نمی‌شوند؛ با تشدید دیدگاه‌های ضدغربی درمیان قدرت‌های شرقی به‌دنبال حمله روسیه به اوکراین، کشورهای مردد در شرق باید دست به انتخاب بزنند که یا با مجموعه همسایگان خود متحد می‌شوند یا به سمت درگیری بروند. مشخص است که این کشورها به دلیل توان کم و محصورشدن در میان قدرت‌های شرقی قادر به انتخاب همکاری با غرب نیستند. از این‌رو آنان باید به‌سرعت پیوندهای خود با غرب را تضعیف کنند و درنتیجه خود به خود مجبور به همکاری با شرق برای تامین نیازها و منافع‌شان خواهند بود.

کشورهایی مانند ازبکستان یا آذربایجان در دسته کشورهای مردد شرقی قرار دارند. ازبکستان یکی از کشورهایی است که آمریکا خواهان دستیابی به آن برای جایگزینی‌اش با افغانستان است تا از طریق این کشور بتواند جای پایی میان قدرت‌های شرقی برای خود پیدا کند.

با این حال دشوار است پس از تشدید دیدگاه‌های ضدغربی در شرق، ازبکستان درحالی که در میان چین، روسیه و ایران محصور شده قادر به پیروی از غرب و بازکردن مجدد پای آمریکا به آسیای میانه باشد.